

بررسی مضمونی سروده‌های عربی خاقانی و مقایسه‌ی آن‌ها با چکامه‌های پارسی وی

عبدالله رسول‌نژاد^۱، سید احمد پارسا^۲

چکیده

خاقانی شروانی (۵۲۰-۵۹۵ هـ.ق) از شاعران توانمند سبک آذربایجانی است که به دو زبان فارسی و عربی شعر سروده است. باوجود روند رو به رشد خاقانی‌پژوهی در دو دهه‌ی اخیر، توجه چندانی به سروده‌های عربی این شاعر توانمند نشده است. این امر، موجب شده قضاوت درست درباره‌ی خاقانی و اندیشه‌های او یک‌سویه و تنها با توجه به سروده‌های فارسی او صورت گیرد. پژوهش حاضر در این راستا و به منظور رفع این خلاء بر آن است که به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. سروده‌های عربی و فارسی خاقانی از نظر مضمون چه تشابه‌ها و تفاوت‌هایی دارند؟
 ۲. دلیل نبود توجه کافی به سروده‌های عربی خاقانی چیست؟
- روش پژوهش، کیفی است و نتایج با تحلیل محتوی، به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و سندکاوی بررسی شده است.
- نتایج، نشان می‌دهد، با این پژوهش می‌توان به درک درست‌تری از اندیشه‌های خاقانی دست یافت و زمینه را برای پژوهش بهتر در مورد سروده‌های وی فراهم آورد.

واژه‌های کلیدی: خاقانی شروانی، سروده‌های عربی، چکامه‌های پارسی، بررسی تطبیقی.

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کردستان. (عهده‌دار مکاتبات) abosami1387@yahoo.com

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کردستان.

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۲۸ تاریخ پذیرش: ۹۰/۹/۱۳

۱. بیان مسئله

خاقانی شروانی (۵۲۰-۵۹۵) از بزرگ‌ترین شاعران سبک آذربایجانی است که به دو زبان فارسی و عربی شعر سروده است. باوجود روند رو به رشد خاقانی‌پژوهشی در دو دهه‌ی اخیر، توجه چندانی به سروده‌های عربی خاقانی نشده است. حتی در تصحیح‌های معتبر دیوان خاقانی همچون: تصحیح عبدالرسولی (۱۳۵۷)، سید ضیاءالدین سجادی (۱۳۵۷) و میرجلال‌الدین کزازی (۱۳۷۵) به تصحیح سروده‌های عربی، توجه چندانی نشده است. ناسره و نادرست بودن بسیاری از بیت‌ها و تفاوت‌های فراوان نسخه‌بدل‌ها، نشان دهنده‌ی این مسئله است و این در حالی است که کمتر شاعری در ادب پارسی و عربی می‌توان یافت که به اندازه‌ی خاقانی نسبت به بغداد و عراق، ابراز علاقه کرده باشد. علاوه بر آن، شاعران ایرانی عربی‌سرا نیز کمتر چکامه‌هایی به بلندی چکامه‌های عربی خاقانی سروده‌اند؛ با این حال، ادیبان ایرانی و به پیروی از آنان، مؤلفان تاریخ ادبیات‌های عرب نیز هنگام پرداختن به ادب فارسی، از سروده‌های عربی خاقانی نامی به میان نیاورده‌اند؛ به عنوان نمونه، عمر فروخ (۱۹۹۷) در تاریخ ادبیات خود از سعدی (عمر فروخ، ۱۹۹۷: ۶۶۷)، مولوی (همان، ۶۳۱)، حافظ (همان، ۸۱۴) و حتی خیام (همان، ۲۵۰) به عنوان شاعرانی که شعر عربی سروده‌اند یاد کرده و نمونه‌هایی از سروده‌های آنان را ذکر کرده است؛ اما به سروده‌های عربی خاقانی هیچ اشاره‌ای نکرده است. (همان، ۱۹۹۷: ۶۶۷)

به نظر می‌رسد یکی از عمده‌ترین دلیل‌های این کار، مطرح نکردن شایسته‌ی سروده‌های عربی خاقانی از سوی پژوهشگران ایرانی باشد؛ به گونه‌ای که آشکارا می‌توان گفت، نه تنها هنوز هیچ کتاب چاپ‌شده‌ای درباره‌ی تحلیل و بررسی و حتی ترجمه‌ی سروده‌های عربی خاقانی موجود نیست و هنوز تصحیح معتبر و پذیرفتنی‌ای از این سروده‌های او وجود ندارد، در بسیاری از موارد در سرگذشت

او نیز هیچ اشاره‌ای به سروده‌های عربی او دیده نمی‌شود؛ به عنوان مثال: ذبیح‌الله صفا در اثر ارزشمند هشت جلدی خود به نام «تاریخ ادبیات در ایران، ۱۹ صفحه را به معرفی خاقانی و شعر او اختصاص داده است؛ اما حتی در آن یک جمله هم در رابطه با سروده‌های عربی خاقانی نمی‌توان یافت، گویی اصلاً خاقانی هیچ سروده‌ای به زبان عربی نداشته است (ر.ک، صفا، ۱۳۶۸، جلد دوم: ۷۷۶-۷۹۴). کزازی ۲۵۴ صفحه از کتاب ۶۳۲ صفحه‌ای خود به نام «رخسار صبح» را به معرفی خاقانی و سروده‌های او اختصاص داده و حتی از مقایسه‌ی او با «بتهوون» هم غافل نمانده، اما درباره‌ی سروده‌های عربی او سکوت اختیار کرده است. (ر.ک کزازی، ۱۳۶۸: ۱-۲۵۴) البته ایشان در دیباچه‌ی تصحیح دیوان خاقانی می‌گویند: «سروده‌های تازی خاقانی هنوز آنچنان‌که می‌سزد، سخته و پخته و ویراسته و پیراسته نشده است» (کزازی، ۱۳۷۵: ۴) و اشاره می‌کند که وی در ویراستن سروده‌های عربی خاقانی از اثر مهرعلی یزدان‌پناه، با عنوان «الخاقانی الشروانی و اشعاره العربیه» بهره برده است.

این مسئله درباره‌ی مصححان دیوان خاقانی نیز صدق می‌کند؛ به عنوان مثال، در دیباچه‌ی هفتاد صفحه‌ای دیوان خاقانی، تصحیح سیدضیاءالدین سجادی (۱۳۵۷) نیز هیچ اشاره‌ای به سروده‌های عربی خاقانی دیده نمی‌شود.

مسئله یادشده درباره‌ی گزیده‌های اشعار خاقانی و آثاری که درباره‌ی وی تألیف شده، نیز صادق است؛ به‌گونه‌ای که دانشجویان از خلال این آثار، از وجود سروده‌های عربی این شاعر توانمند آگاه نخواهند شد. آثار زیر، گواهی بر این گفته‌اند: «بزم دیرینه‌ی عروس» اثر معصومه معدن‌کن (۱۳۷۲). «گزیده‌ی اشعار خاقانی» (۱۳۷۳)، «سحر بیان خاقانی» (۱۳۵۸) و «خارخاربند و زندان» هر سه از عباس ماهیار، «گزیده‌ی اشعار خاقانی» تألیف سید ضیاءالدین سجادی (۱۳۷۰)، «شعر خاقانی» اثر جعفر مؤید شیرازی (۱۳۷۲)، «آتش اندر چنگ» تألیف مهدی

ماحوزی، «قصیده‌ی فنی» از منیره‌ی احمد سلطانی و ده‌ها مورد دیگر این چینی. شاید گفته شود، محتوای این آثار، اقتضا می‌کرد که به سروده‌های عربی خاقانی پرداخته نشود، اما این پرسش پیش می‌آید که آیا سروده‌های عربی این شاعر بزرگ ارزش یک اشاره را هم نداشت؟

احمد ترجانی‌زاده (۱۳۷۷) در مقاله‌ای با عنوان «تأثیرات خاقانی از شعرای تازی و پارسی» به شرح قصیده‌ای از «شیخ مدرک‌بن محمد شیبانی» پرداخته که درباره‌ی معشوق ترسایی خود سروده بوده و معتقد است که خاقانی قصیده‌ی ترسایی خود را با تأثیر این شعر شیبانی سروده است. شفیع کدکنی در مقاله‌ای تحت عنوان «نکته‌های نویافته درباره‌ی خاقانی» ضمن اشاره به دیدار خاقانی از «رافعی» بنا به تناسب موضوع، دو قطعه‌ی دوبیتی عربی خاقانی را، که درباره‌ی این شخص سروده، ذکر کرده و آن را به فارسی نیز برگردانده است. وی اشاره‌ای می‌کند که «ضبط‌های شعر نخستین (از دو قطعه‌ی یادشده) در دیوان خاقانی و در نسخه‌ی «التدوین» چاپی و حتی نسخه‌ی کتابخانه‌ی اسکندریه، غلط است و از ترکیب مجموعه‌ی آن روایات و با استفاده از تاریخ‌گزیده‌ی حمدالله مستوفی صورت درست شعر را تنظیم کردیم» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۱: ۲-۳)

ابوالحسن امین مقدسی در مقاله‌ای با عنوان «الثقافة العربیه فی شعر الخاقانی» ضمن بحث از قرآن، حدیث، مثل‌ها و عبارات‌های عربی در سروده‌های خاقانی، یک پاراگراف را هم به سروده‌های عربی خاقانی اختصاص داده است: «در دیوان خاقانی ۲۹۸ بیت شعر عربی وجود دارد و شعر او از شعر لبید و بحتری نیکوتر است و روشن است که ابیات عربی این شاعر ایرانی از تأثیر محیط و فرهنگ ایرانی خالی نیست. با وجود این، ابیات او از نازک‌خیالی خالی نیست؛ همان‌گونه که در وصف بغداد آمده است: آیا این آب بغداد، آبشخور (چشمه) خضر است و آیا دیدار بغداد، آتش موسی است؟ دجله‌ی کوثر ما و کرخ، بهشت ماست و

خوشا هوای بغداد. خاقانی بغداد را توصیف کرده و ساکنانش را در شعر خود هجو کرده است. با وجود این که زبان عربی، زبان شعری او نیست، از به کار بردن واژه‌های عربی در شعرش امتناع نکرده و سیاست در این عرصه، بر فرهنگ مادری او مؤثر نبوده است». (امین المقدسی، ۲۰۰۳: ۷۹).

خلیل پروینی در مقاله‌ای با عنوان «فخر در شعر متنبی و خاقانی» به بیان مفصل علل گرایش به مفاخره و موضوع‌های آن در شعر متنبی و خاقانی پرداخته‌اند؛ اما ایشان نیز به سروده‌های عربی خاقانی، که تشابه زیادی به ویژه در موضوع فخر با سروده‌های متنبی دارد، اشاره نکرده‌اند و تنها به نقل قولی از فروزانفر در مورد هم‌پایه بودن شعر عربی خاقانی با شعرحسان و برتری آن بر شعر لبید و بحتری، بسنده کرده‌اند. (پروینی، ۱۳۸۳: ۱۶۱)

محمد خاقانی نیز در مقاله‌ای با عنوان «بین ابن الرومی و الخاقانی الشروانی فی تفسیرالمعانی» تنها به این اشاره‌ی کوتاه که خاقانی در شعرفارسی، عربی و ترکی برتری داشته، بسنده کرده است. (خاقانی، ۲۰۰۸: ۳۸) تورج زینی‌وند نیز در مقاله‌ای با عنوان «مقارنه بین حسان بن ثابت الانصاری و الخاقانی الشروانی فی المدائح النبویه» هیچ اشاره‌ای به عربی‌سرایی خاقانی و سروده‌های عربی وی نکرده است (زینی‌وند، ۲۰۰۸: ۷۷-۹۴).

به نظر می‌رسد مقاله‌ی سید فضل‌الله میرقادری (۱۳۸۴: ۵۴۰-۵۵۷)، با عنوان «طبع‌آزمایی خاقانی در شعر عربی» اولین کار پژوهشی مستقل درباره‌ی سروده‌های عربی خاقانی باشد. وی در این مقاله به جایگاه خاقانی در ادب عرب پرداخته و مباحثی چون ذکر نام شاعران و ادبای عرب در اشعار فارسی، به کارگیری عبارت‌ها و واژه‌های عربی را در شعر او بررسی کرده است و همچنین، ضمن اشاره به کمیت و کیفیت سروده‌های عربی خاقانی، به درون‌مایه‌های این سروده‌ها، چون مدح و وصف سرزمین‌ها نیز اشاره کرده است.

مؤلف این مقاله با وجود دقت فراوان، تنها توانسته تصویر بسیار کلی از سروده‌های عربی خاقانی ارائه دهد؛ از این رو مقایسه‌ی مضمونی سروده‌های عربی و فارسی او موضوعی است که تاکنون از نظر پنهان مانده است و پژوهش حاضر با پاسخ دادن به دو پرسش زیر: ۱. سروده‌های عربی و فارسی خاقانی از نظر مضمون چه تشابه‌ها و تفاوت‌هایی دارند؟ ۲. دلیل نبود توجه کافی به سروده‌های عربی خاقانی چیست؟ می‌تواند تلاشی به منظور رفع این کمبود، باشد.

۲. تحلیل و بررسی سروده‌های عربی خاقانی

۲-۱. کمیّت سروده‌های عربی خاقانی

سروده‌های عربی خاقانی آن‌چنان مورد بی‌توجهی پژوهشگران واقع شده که هیچ وحدت نظری تاکنون درباره‌ی عدد بیت‌های آن حاصل نشده است. میرقادری درباره‌ی شمارش سروده‌های عربی خاقانی چنین می‌گوید: «با بررسی دقیق و شمارش ابیات عربی خاقانی، این ابیات ۵۴۷ بیت است که ۴۸۴ بیت آن، در مجموعه‌ی اشعار عربی است و ۶۳ بیت در خلال اشعار فارسی است. علاوه بر این، تعداد ۱۶ بیت ملمع در اشعار فارسی دیده می‌شود» (میرقادری، ۱۳۸۴: ۵۴۶). ابوالحسن امین مقدسی تعداد بیت‌های عربی خاقانی را ۲۹۸ بیت معرفی کرده است (امین مقدسی ۲۰۰۳: ۷۹): البته وی منبع مورد استفاده‌ی خود را در کتابنامه، معرفی نکرده است. میرقادری در کتابنامه‌ی مقاله‌ی خود، از دو تصحیح دیوان خاقانی به کوشش سیدضیاءالدین سجادی و میرجلال‌الدین کزازی نام برده که بیانگر استفاده‌ی او از این منابع است؛ در حالی که شمار بیت‌های عربی در تصحیح مرحوم سجادی ۵۰۷ بیت و یک مصراع و در تصحیح کزازی ۵۰۰ بیت است. این اختلاف در تعداد ابیات، در تصحیح‌های

دیگر با این دو تصحیح، بسیار متفاوت است. در تصحیح عبدالرسولی ۳۱۵ بیت عربی و در نسخه‌ای که به اهتمام جهانگیر صفوی و با مقدمه‌ی بدیع‌الزمان فروزانفر در سال ۱۳۷۹ به چاپ رسیده و به گفته‌ی صفوی مطابق نسخه‌ی خطی ۷۶۳ هـ ق است، ۳۱۴ بیت عربی وجود دارد.

۲-۲. قالب‌های شعری

سروده‌های عربی خاقانی بر مبنای نسخه‌ی کزازی در قالب‌های قصیده، قطعه، رباعی و مثنوی سروده شده است و برخلاف سروده‌های فارسی، غزل، ترکیب‌بند و دیگر قالب‌های شعری ندارد.

۲-۳. محتوا و مضمون

همان‌گونه که شمار سروده‌های عربی خاقانی به هیچ روی، قابل مقایسه با سروده‌های فارسی او نیست، محتوا و مضمون این سروده‌ها نیز با هم بسیار متفاوت‌اند. به عنوان مثال، زمینه‌های سخن خاقانی در سروده‌های فارسی او به‌ویژه در چکامه‌ها، بسیار گوناگون است؛ به‌گونه‌ای که تنها در چکامه‌های او مدح، ستایش پیامبر و کعبه، عرفان، خراسانیات، شکوی، مرثیه، هجو، فلسفه‌ستیزی، سخن از باده و باده‌گساری، عبرت‌پذیری از ایام و فرهنگ ترسایی به چشم می‌خورد؛ اما دامنه‌ی سخن در سروده‌های عربی او بسیار محدودتر است و تنها در بردارنده‌ی مدح، توصیف سرزمین‌ها، فخر و پندهای پراکنده در میانه‌ی این موضوع‌هاست. به نظر می‌رسد، تعداد کم سروده‌های عربی خاقانی در مقایسه با سروده‌های فارسی، زمان جولان بیشتر را از شاعر سلب کرده باشد. در این جا به منظور جلوگیری از به درازا کشیدن سخن، برخی از این درون مایه‌های سروده‌های عربی و فارسی او به صورت موجز، بررسی می‌شود:

۱-۳-۲. مدح

براساس پژوهش کزازی در دیباچه‌ی کتاب «رخسار صبح» (۱۳۶۸)، خاقانی ۴۷ نفر را در سروده‌های فارسی خود مدح کرده است. اما شمار ممدوحان او در سروده‌های عربی، هشت نفر است. از میان این افراد، ۶ نفر یعنی جلال‌الدین الخوازی، امام یحیی، امام عزالدین ابوعمرواسعد، شمس‌الدین وزیر، عمادالدین و سیف‌الدین مظفر بن محمد ملک دربند را به هر دو زبان ستوده است. برخی مانند ملک اعظم علاء‌الدین، جلیل‌بن رافع و محمد سمعانی را تنها به عربی ستایش کرده است و بقیه‌ی افراد را تنها به فارسی ستوده است. مسلماً هرگونه پژوهشی درباره‌ی مدیحه‌های خاقانی یا ممدوحان او بدون بررسی سروده‌های مدحی عربی و فارسی و مقایسه‌ی آن‌ها، پژوهشی بی‌ثمر خواهد بود؛ از این رو به برخی از این مدیحه‌های فارسی و عربی می‌پردازیم. البته لازم به ذکر است، مدیحه‌هایی که به زبان عربی و فارسی است بیانگر آشنایی ممدوحان او به این دو زبان بوده است؛ به عنوان مثال، افزودن واژه‌ی «امام» به نام برخی از ممدوحان، بیانگر شخصیت دینی آنان است. امام یحیی و امام عزالدین ابوعمرواسعد نمونه‌هایی از این افراد هستند. اشاره به برخی از ویژگی‌های ممدوحان در سروده‌های عربی نیز می‌تواند توجیه‌کننده‌ی عربی‌دانی ممدوحان او باشد؛ به عنوان مثال، در قصیده‌ای که در مدح «جلال‌الدین الخوازی» سروده او را ستون شریعت و دین، پیشوا و برگزیده‌ی سروران خلق، شمشیر و بیرق هدایت، علامه‌ی فاضلان و پیشوایان معرفی کرده است:

عَمْدُ الشَّرِيعَةِ زُبْدَةُ سَادَاتِ الْوَرَى	مُنْتَقِي الْحَقَائِقِ مُفْخَمُ الْفَصْحَاءِ
عَلَمُ الْأَعْلَامِ سَيْفُ الْأَعْلَامِ الْهُدَى	عَلَامَةُ الْفَضْلَاءِ وَالنَّظْرَاءِ

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۴۴)

خاقانی برخی از ممدوحان خود را تنها به عربی ستوده است؛ به نظر می‌رسد این اشخاص یا عرب بوده‌اند یا دلیل دیگری داشته که خاقانی، آن‌ها را به فارسی مدح نکرده است؛ اما به دلیل این که هیچ اطلاعی درباره‌ی این افراد در دست نیست، نمی‌توان به طور قاطع در این زمینه، اظهار نظر کرد. در این جا به منظور جلوگیری از به درازا کشیدن سخن، به بررسی مدح برخی از ممدوحانی که خاقانی به هر دو زبان فارسی و عربی، آن‌ها را ستایش کرده، می‌پردازیم و در صورت امکان با مقایسه‌ی آن‌ها، می‌کوشیم زیبایی‌های هنری خاقانی نیز در این مدیحه‌ها، در حد امکان، مورد توجه قرار گیرد.

۱-۳-۲. جلال‌الدین الخوازی

خاقانی، بلندترین چکامه‌ی عربی خود را که در بردارنده‌ی ۱۷۱ بیت است و در آن یک بار تجدید مطلع کرده، با مطلع زیر، درباره‌ی این شخص سروده است:

بَكَتِ الرَّبَابُ فَقُلْتُ أَيُّ بُكَاءٍ أَبُكَاءُ عَهْدٍ أَمْ بُكَاءُ إِخَاءٍ

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۴۰)

خاقانی در این چامه ممدوح خود را با صفت‌هایی چون، ستون شریعت و دین، پیشوا و برگزیده‌ی سروران خلق، شمشیر و بیرق هدایت، علامه‌ی فاضلان، ستوده و او را در دانش‌ها همچون؛ خضر و در میقات تقوی چون موسی کلیم می‌داند (خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۴۴). وقتی هم که از هنر او سخن به میان می‌آورد، او را قس بن ساعده (خطیب مشهور عرب) معرفی می‌کند:

هُوَ قَسُّ بْنُ سَاعِدَةَ الْأَيَادِي أَخَذَ بِيَدِ الْأَيَادِي سَاعِدُ الشُّعْرَاءِ

(همان)

وی پرتو درون او را با تشبیه تفضیلی مضمیری بر انوار ستارگان هفتگانه‌ی درخشان نیز ترجیح می‌دهد:

مَا أَعْجَبْتَنِي عِنْدَ ضَوْءِ ضَمِيرِهِ أَنْوَارُ سَبْعَةِ أَنْجُمٍ غَرَاءِ

(همان)

یا در بیت دیگری او را دلسوز خلفا و یگانه‌ی پیشوایان می‌داند:

إِنِّي لَأُحَدِّثُ نَاصِحَ الْخُلَفَاءِ فَرَدَ الْأَيْمَةَ خَاضِعَ الْحُنَفَاءِ

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۴۵)

خاقانی در چامه‌ای ۶۲ بیتی فارسی با مطلع زیر نیز، این شخص را ستوده است:

گفتم «ای دل» بهر دربان جلال نعل اسب را تاج دانایی فرست

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۱۶)

انتخاب ردیف فعلی «فرست» به خاقانی، فرصت داده تا نیکویی‌ها و ارزش‌ها را برای ممدوح خود بفرستد، دو طفل هندوی بام دماغ (مردمک‌های چشم)، یکی از این موارد است که از طرف شاعر به منظور مولایی (غلامی) بر در صدر او فرستاده می‌شود:

این دو طفل هندو از بام دماغ بر در صدرش، به مولایی فرست

یا عقل را برای بکران ضمیرش و حاصل شش روز و نقد چهل صباح (کل هستی و انسان) را به عنوان خرج یک شبه‌ی او و هر طراز شکری که می‌یابد و مواردی این چنینی را به سوی ممدوح می‌فرستد:

پیش بکران ضمیرش، عقل را داغ بر رخ کش به لالایی فرست
حاصل شش روز و نقد چل صباح یک شبه خرجش که فرمایی فرست

هر بساط ذکر کارید، پیوش هر طرازشکر کارایی فرست
(همان)

شایان ذکر است که خاقانی در هیچ موضوعی چه مرثیه، چه مدح، شکوائیه، هجو و امثال آن، فخر و خودستایی را از یاد نمی‌برد؛ به عنوان مثال، در قصیده‌ی عربی یادشده هرچند در بیت ۱۱۳، خود را خادم ممدوح معرفی می‌کند و می‌گوید: «من خادم کسی هستم که پیشوایان را نصیحت و موعظه می‌کند و اشاره می‌کند که وی در میان رهبران، یگانه و بی‌نظیر و در مقابل سروران دین (حنفاء) فروتن است» (خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۴۵)، با وجود این در بیت ۱۰۹، بسیار زیرکانه، خود را پله‌ای بالاتر از او قرار می‌دهد و می‌گوید:

لَمَّا أَتَانِي زَائِرًا صَادَفْتُهُ مَوْلَى الْفَضَائِلِ سَيِّدَ الْفَضَلَاءِ

یعنی، هنگامی که به قصد دیدار نزد من آمد، او را مولای فضیلت‌های اخلاقی و سرور فاضلان یافتم؛ به عبارت دیگر، وقتی از آمدن او نزد خود (نه رفتن خود نزد او) سخن می‌گوئید، بسیار زیرکانه خود را پله‌ای بالاتر از او نشانده است.

۲-۱-۳-۲. مدح امام یحیی

محمی‌الدین، محمد یحیی نیشابوری، از عالمان و دانشمندان بزرگ شافعی و از شاگردان استاد فرزانه، امام محمد غزالی، و از استادان نظامیه‌ی نیشابور بود که در حمله‌ی ترکان غز به خراسان، با آکندن دهانش به خاک در سال ۵۴۹ به شیوه‌ی دردناکی به شهادت رسید. این مسئله، خاقانی را بسیار متأثر کرد؛ زیرا یکی از دلایل رفتن او به خراسان دیدن این عالم بزرگ بود و به همین خاطر هم در سروده‌های فارسی و عربی خاقانی، مدیحه‌ها و مرثیه‌های نیکویی درباره‌ی او دیده می‌شود. خاقانی یک قصیده‌ی ۱۸ بیتی عربی (مطابق تصحیح دکتر سجادی، که در تصحیح کزازی ۱۶ بیت است) و سه سروده‌ی فارسی، را به او اختصاص داده

است. با این تفاوت که سروده‌های فارسی پس از مرگ او یا به تعبیری در رثای او سروده شده، ولی قصیده‌ی عربی در زمان حیات امام یحیی سروده شده است. چامه‌ی عربی او با این ابیات آغاز می‌شود:

يَحْيَى شَيْخُ الْهُدَى فَيَحْيَى يَحْيَى بَنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى
يَحْيَى اسْمُهُ فَصَارَ عَيْسَى مَيِّتُ الْحَسَنَاتِ مِنْهُ يَحْيَى

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۴۸)

یعنی «یحیی فرزند محمدبن یحیی، شیخ هدایت است، زنده باشد، زنده باد، یحیی اسمش است؛ ولی او با زنده کردن مردگان، گویی که عیسی شده است». به نظر می‌رسد این قصیده، دارای اعنات است؛ زیرا شاعر خود را مکلف به آوردن همه‌ی مترادفات و متشابهات واژه‌ی «یحیی» کرده است. او ممدوح را در این قصیده «مفتی خلفا» و «توانگرکننده‌ی بی‌پناهان» می‌داند. او را به «خضر» تشبیه کرده است که همواره زنده است و «یوسف» که زندگی هر مصری را سرشار از نعمت کرده است، ماران عصر او همانند زنبوران عسل به جای زهر، شهد می‌دهند، سخنانش همانند جادو، گیراست. در پایان می‌گوید: من بدون او هیچ بودم و همه شدم، همواره، مشتاق دیدار او هستم» (میر قادری، ۱۳۸۴: ۵۴۹)

خاقانی اضافه بر این چامه‌ی عربی، یک قطعه‌ی دوبیتی و دو قصیده‌ی فارسی نیز درباره‌ی امام یحیی دارد که در قطعه‌ی خود، با کافر خواندن ترکان غز، به آکندن دهان امام یحیی با خاک از طرف آنان نیز اشاره می‌کند:

های خاقانی تو را جای شکر ریز است و شکر گر دهانت را به آک زهرناک آکنده‌اند
یحیی‌الدین کو دهان دین به در آکنده بود کافران غز دهانش را به خاک آکنده‌اند

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۶۳)

خاقانی در یک چامه‌ی ۴۴ بیتی با مطلع:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مکرکت که شنیدی سراب
شد (همان: ۱۳۶).

با آوردن فعل ماضی «شد» و برگزیدن واژه‌هایی چون سراب، خراب و امثال
آن‌ها به عنوان قافیه می‌کوشد عمق فاجعه‌ی ترکان غز را در خراسان بنمایاند. وی
در چامه‌ی دیگری با مطلع:

ناورد محنت است در این تنگنای خاک محنت برای مردم و مردم برای خاک
(همان: ۳۲۷)

بیست بیت اول را به عنوان مقدمه قرار داده است. بیت‌های ۲۱ و ۲۲ در حکم
ابیات تخلص و بقیه‌ی بیت‌ها (۲۰ بیت آخر) را به مرثیه‌ی امام یحیی اختصاص
داده است. گزینش ردیف اسمی خاک در هر بیت، یادآور چگونگی شهادت امام
یحیی (شهادت او با آکندن دهانش به خاک) است.

۳-۱-۳. امام عزالدین ابوعمرو اسعد

این شخص از پیشوایان دینی تبریز بوده است و خاقانی یک قطعه‌ی سه بیتی
عربی، یک قطعه‌ی سه بیتی و یک قصیده‌ی ۲۱ بیتی فارسی را به او اختصاص
داده است. قطعه‌ی عربی که به مدح او اختصاص دارد:

رَضَى الْمَوْلَى غِيَاثُ الْخَلْقِ طُرًّا سَيِّحِمِي الْخَلْقَ عَنْ سَخَطِ الرَّفِيعِ
وَ حَقَّ الْحَقُّ لَا أَبْغِي رِضَاهُ وَ لَوْ بَلَغَ الرَّفِيعُ ذُرَى الْأَرْفِيعِ
وَ جَدْنَا فَيْضَ ذَاتِ الرَّجْعِ فِينَا فَلَمْ يَجْزِ الرَّجُوعُ إِلَيَّ الرَّجِيعِ

(همان: ۱۳۶۳)

یعنی او مایه‌ی خشنودی خداوند و فریادرس همه‌ی خلق است و موجب
می‌شود خلق را از خشم خدای بلندمرتبه نگهدارد. قسم به حقانیت ذات حق، من

از رضایت او (ممدوح) منحرف نمی‌شوم، حتی اگر به بالاترین جایگاه نزد پروردگار نایل گردم. ما لبریزی و فیضان باران پی‌درپی را در میان خود، یافتیم؛ پس مراجعه به برکه، سودی ندارد.

از بررسی سروده‌های فارسی خاقانی درباره‌ی این شخص به نکات قابل توجهی می‌توان دست یافت؛ به عنوان مثال در قطعه‌ی فارسی مشخص می‌شود که ممدوح در یک مقطع زمانی خاصی از شاعر، رنجیده‌خاطر شده و این قطعه‌ی خاقانی در واقع، اقدامی به منظور به دست آوردن دوباره‌ی دل اوست:

گر نه قدر مفتی اسلام، عزالدین به ذات روح القدس شد، بر فرق کیوان چون نشست؟
بر دل پاکش، غباری بی‌گناه از من چراست؟ دیو بی‌انصاف، بر تخت سلیمان چون نشست؟
خاطر او آب حیوان است و خاقانی ز شرم آب شد، تا گرد او بر آب حیوان چون نشست؟
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۱۹)

وی در نامه‌ای هم که به عمادالدین نوشته، این بی‌مهری را یادآور شده و از آن شکوه سر داده است (به نقل از کزازی، ۱۳۶۸: ۱۰۸).

خاقانی مرثیه‌ای ۲۱ بیتی نیز، در قالب چامه‌ای برای این شخص سروده است:

کو دلی کاندگسارم بود بس؟	در جهان، زو بوده‌ام خشنود بس
گرچه غم فرسوده‌ی دوران بدم	مرگ عزالدین مرا فرسوده بس
بر لباس دین، طراز شرع را	لفظ و کلکش بود تار و پود بس
مهدی دین بود، لیکن چون مسیح	بر دل بیمارم او بخشود بس
بعد از این، در خاک تبریزم چه کار؟	کآب روی کار من، او بود بس

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۸۱)

این چامه، بیانگر نکات درخور توجهی است:

اول اینکه: ویژگی‌هایی همچون؛ «طراز شرع بر لباس دین»، «مهدی دین» و امثال آن‌ها، بیانگر مقام معنوی و دینی ممدوح است.

دوم: بیت آخر این چامه، بیانگر این است که انگیزه‌ی اصلی یا دست کم یکی از انگیزه‌های ماندن خاقانی در تبریز، وجود این شخص بوده است؛ نکته‌ای که تاکنون در زندگی خاقانی مورد توجه واقع نشده است.

۴-۱-۳-۲. شمس‌الدین وزیر

خاقانی قطعه‌ای در سپاس از بخشش‌های این شخص به فارسی سروده که مطلع آن چنین است:

من که خاقانیم، جفای وطن برده‌ام و ز جفا گریخته‌ام

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۲۰۹)

او قطعه‌ای ۱۷ بیتی دیگر دارد که مطلع آن چنین است:

رفیقا! شناسی که من ز اهل شروان، نه از بیم جان در شما می‌گریزم

(همان: ۱۲۱۸)

خاقانی در این قطعه، دلیل رفتن خود را از شروان، توضیح می‌دهد. وی در این شعر، با قرار دادن ردیف «می‌گریزم» در اولین بیت با واژه‌ی «در گریختن» (پناه بردن) مطلب را آغاز کرده و در ابیات آخر با گریختن (فرار کردن) از عطای فراوان ممدوح، مطلب را به پایان می‌برد. او همچنین در قطعه‌ی یازده بیتی دیگری هم با مطلع زیر، ایادی شمس‌الدین را ستایش کرده است:

دی، خفته بخت سوی ارمن آمدم؛ امروز، جفت نعمت‌های بسیار می‌روم

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۲۲۳)

به نظر می‌رسد یک قطعه‌ی عربی نیز که درباره‌ی نوروز سروده شده، مربوط به همین شخص است؛ اما عیب این انتساب، تنها در این است که در سروده‌های فارسی او درمی‌یابیم که این شخص در ارمن است، اما در سروده‌ی عربی او، از شروان سخن به میان آمده است مگر اینکه گفته شود این شخص در نوروز یکی

از سال‌ها به شروان آمده است، که متأسفانه، قرینه‌ای برای این مطلب، فعلاً در دست نیست.

أُهْنِيكَ بِالنَّيْرُوزِ يَا مُقْتَدَى الْأُمَمِ وَ بَلْ أَنْتَ نَيْرُوزِي يُحْيِي وَ يُعْتَمِّمُ

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۶۵)

(ای پیشوای ملت‌ها، آمدن نوروز را به تو تبریک می‌گوییم، بالاتر از این، تو خود، نوروز من هستی که زنده می‌گردانی و غنیمت می‌دهی)

وَ أَوْبَكَ شَمْسُ الدِّينِ فِي ذُرْوَةِ الْعُلَى لَقَدْ خُصَّ بِالنَّيْرُوزِ شَرَوَانُ فِي الْعَجَمِ
فَدَا الْيَوْمَ نَيْرُوزُ الْخَلَائِقِ وَاحِدٌ وَ لِي مِنْكَ نَيْرُوزَانٍ مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ

(همان، ۱۳۶۶)

(خورشید دین تو را در بالاترین نقطه‌ی عظمت جای داد و نوروز در میان ایرانیان، تنها به شروان اختصاص یافته است؛ امروز نوروز مردمان یکی بیش نیست؛ اما من با وجود تو، در میان ملت‌ها دو نوروز دارم).

۵-۱-۳-۲. عماد الدین

درباره‌ی این شخص آگاهی چندانی در دست نیست، همین قدر می‌دانیم که وی در آذربایجان بوده است، لقب‌هایی که خاقانی در سروده‌های خود به او نسبت داده، حاکی از مقام و منزلت والای اوست. خاقانی دو سروده‌ی فارسی و یک سروده‌ی عربی درباره‌ی این شخص دارد. مطلع قطع‌ی فارسی او چنین است:

ای عمادالدین، ای صدر زمان هر زمان صدر تو را خاک در است

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۰۱)

وی در نامه‌ای هم که به این شخص نوشته، او را «مفخر آذربایجان» نام نهاده و او را به سرای خویش دعوت کرده است: اگرچه آن چشمه‌ی عذب مکارم را مناهی آن جاست، اما تشنگان ربع، اهل این جایند، اگر معهود عادت چنان است

که تشنه به خدمت چشمه‌ی عذب پیوندد، این نوبت برخلاف عادت چشمه را به جانب تشنه می‌باید پیوستی (به نقل از کزازی، ۱۳۶۸: ۱۱۱)

خاقانی سوگنامه‌ای نیز در قالب قطعه در پنج بیت با مطلع زیر برای این شخص سروده است:

با دلم، چشم از نهان می‌گفت کز مرگ عماد تا کی آب چشم پالایی؟ که بردی آب چشم
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۲۱۹)

از سخن خاقانی در این قطعه چنین برمی‌آید که وی هنگام مرگ این شخص، در تشییع جنازه‌ی او حضور نداشته و تنها خبر مرگ او را شنیده است:

از ره گوش آمدن بر راه چشم این حادثه گوش را بر بند راه آخر چه بندی خواب چشم؟
(همان)

یا در بیت آخر می‌گوید:

چون نگردد چشم من روشن به دیدار عماد از سرشک شور حسرت، باده برد آب چشم
(همان: ۱۲۲۰)

خاقانی در یک قطعه‌ی عربی نیز این شخص را ستوده است؛ اما هیچ کدام از خاقانی‌پژوهان به این نکته توجه نکرده‌اند. مصححان دیوان خاقانی، حتی در عنوان آن نیز همانند بقیه‌ی سروده‌ها ننوشته‌اند «در مدح عمادالدین» و تنها به عبارت «و له ایضاً» یعنی، این شعر نیز از خاقانی است، بسنده کرده‌اند. حتی کزازی که بحث دراز دامنی در کتاب «رخسار صبح» درباره‌ی ممدوحان خاقانی دارد، به مدحی بودن این سروده و ممدوح آن توجهی نکرده است. مطلع این قطعه چنین است:

حَسِبْتُ عِمَادَ الدِّينِ عُوْدَ مُهَجَّتِي ارْدُ بِهِ سِرُّ الْحَوَادِثِ مُلْحَمًا

یعنی عمادالدین را ستون قلب خود پنداشتم که در تار و پود حوادث روزگار حضور دارد.

و در بیتی از همین قطعه چنین می‌گوید:

فَوَاعَجَبَا حَالَ بَدْلُهُ خَاطِرِي أَنَا فِي حِمِّي الْعَيْشِ وَتَقْلِي الْحُمَا

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۵۰)

یعنی شگفتا بخشش او خاطر مرا دگرگون ساخت، در حالی که من در حمایت و حریم زندگی (در پناه این ممدوح هستم و تب مرا زیر و رو می‌گرداند).

۶-۱-۳-۲. سیف‌الدین مظفر بن محمد ملک بندر

خاقانی یک قصیده‌ی عربی ۴۷ بیتی و یک قصیده‌ی فارسی ۷۶ بیتی در ستایش این فرد دارد. ابیات آغازین چامه‌ی عربی او چنین است:

يَا طَيْفَ نَاضِرِهِ كَصَبْحِ مُسْفِرٍ سَفَرَ الصَّبَاحُ، فَعِمَ صَبَاحًا وَ اسْفَرَ
يُخْفِي وَيُيَدِي الصُّبْحُ لَوْنًا خَاتِلًا كَعِذَارِهَا بِخَيْالِهَا الْمُتَنَفِّرِ

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۵۸)

یعنی ای خیال خوشگوار و باطراوتی که همانند سپیده‌ی صبحی، سپیده‌دمید، صحبت به خیر و سپید و درخشان باشی. پگاه با رنگ فریبنده، گاه آشکار و گاه نهان می‌گردد، همانند چهره‌ی معشوق و خیال تو که هر دم رخت برمی‌بندد.

خاقانی در این چامه، ممدوح را چون یوسف در زندان تاریک دانسته و خود را آرزومند دیدار او معرفی می‌کند. او را چونان فردی می‌شناساند که دنیا را رها کرده، به سوی مردم رفته است. در جنگ، همانند شمشیر سیف‌الدین و قطب همه‌ی فرمانروایان ارجمند است. او بهترین اصل و نسب را دارد و بخشنده‌ی او به گونه‌ای است که طلا و گاه نزدش یکسان است؛ باوجود این، فخر را هم از یاد نبرده و چیرگی خود را در شعر به ممدوح گوشزد می‌کند:

يَا حِنَّةَ الدُّنْيَا فَدَيْتُكَ فَاسْمِعِي هَذَا الثَّنَاءَ عَنِ شَاعِرٍ مُتَبَحِّرٍ

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۵۹)

یعنی، ای بهشت دنیا، جانم فدایت این ستایش را بشنو که از شاعری
چیره‌دست است.

مطلع چامه‌ی فارسی وی نیز چنین است:

چون آه عشق آمد، صبح، آتش معنبر سیماب آتشین زد و در بادبان اخضر
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۶۷)

از این چامه مشخص می‌گردد که خاقانی پس از سفر حج دوم خود، به این
شخص، پیوسته و از بخشش او برخوردار بوده است:

پارم به مکه دیدی، آسوده دل چو کعبه رطب‌السان چو زمزم، بر کعبه آفرینگر
... امسال بین که رفتم، زی مکه‌ی مکارم دیدم حریم حرمت، کعبه درو مجاور
(همان، ۲۶۹)

و نیز از این چامه، عرب‌نژاد بودن ممدوح نیز مشخص می‌شود:

شاهای عرب‌نژادی، هستی به خلق و خلقت شاه بیشه چو احمد، شیر عرب چو حیدر
(همان، ۲۷۲)

نکته‌ی جالب توجه در این چامه، خودستایی زیرکانه‌ی خاقانی در لابه‌لای این
ستایشها است:

شعرم به زر نوشتند آن‌جا، خواص مکه بر بی نظیری من، کردند حاج محضر
(همان، ۲۶۹)

۲-۳-۲. وصف سرزمین‌ها

بخشی از درون مایه‌های سروده‌های عربی خاقانی، بیان دیدگاه‌های او درباره‌ی
برخی سرزمین‌هاست.

در این سروده‌ها عراق، بغداد، شروان، تبریز، قزوین، یمن و ری از دیدگاه
خاقانی همراه با ستایش یا نکوهشی مبالغه‌آمیز، آن‌گونه که شگرد اوست، توصیف
شده‌اند.

وی در سروده‌های فارسی خود نیز، از شروان، اصفهان، خراسان، روم، گنجه، شماخی، ری، دربند و امثال آن‌ها به مناسبت‌هایی سخن به میان آورده است. برخی را چون اصفهان ستوده و در مورد برخی چون خراسان، اشتیاق رفتن به آن‌جا او را وادار به سخن گفتن از آن دیار کرده است:

۱-۲-۳-۲. بغداد

خاقانی با سه دیدگاه با این شهر برخورد کرده است که به نظر می‌رسد حاصل لحظه‌های گوناگون زندگی خاقانی است. گاه، تنها از منزلگاه‌های مسیر راه حاجیان نام می‌برد و آن، چامه‌ای با عنوان «نَهْزَةُ الْأَرْوَاحِ وَ نَهْزَةُ الْأَشْبَاحِ» است که در آن شرح منازل حج را از بغداد تا مکه بیان می‌کند و در ضمن، آداب حج را نیز یادآور می‌شود. دلیل این مسئله نیز حرکت اکثر حاجیان از بغداد به طرف عربستان بوده است.

دیدگاه دوم، مدح بغداد است که یک قصیده‌ی عربی، یک دو بیتی و یک قصیده‌ی فارسی را در بر می‌گیرد.

وی در قصیده‌ی ۶۸ بیتی عربی خود، که یک بار هم در آن تجدید مطلع کرده است، با قراردادن نام این شهر به عنوان ردیف به مدح آن می‌پردازد:

أَمَشْرَبُ الْخَضِرِ مَاءُ بَغْدَادَ وَ نَارُ مُوسَى لِقَاءُ بَغْدَادَ

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۵۴)

وی در این چامه، آب بغداد را آب حیات و دیدار آن را به آتش موسی تشبیه کرده است. (بیت بالا)، هوای بغداد را چون بهشت (بیت ۲) و عرش را آینه‌ی هر صاحب‌دلی (بیت ۱۸) می‌داند. با مقایسه‌ی آن با مصر، آن را بر مصر ترجیح می‌دهد (ابیات ۳ تا ۱۲). از وجه تسمیه‌ی این شهر سخن می‌گوید و معتقد است

که انسان‌ها و جنیان به این شهر علاقه‌مندند (ابیات ۱۸ تا ۲۶) سپس به زیارویان بغداد اشاره می‌کند (ابیات ۳۳ تا ۴۲). وی دوبیتی عربی دیگری درباره‌ی بغداد و دروازه‌ی فالودج سروده که در آن، نمونه‌ی منزلگاه‌های بهشتی را می‌بیند و اقامت خود را در آنجا به فال نیک گرفته است:

بَعْدَادُ فِي دَرْبِ فَالْوَدَجِ مَعَانٍ مِنَ الْخُلْدِ اُتْمُوْدَجِ
نَزَلْتُ بِهَا ثُمَّ فِي رِحْلَتِي تَيَمَّنْتُ فَاَلَا بِفَالْوَدَجِ

(همان، ۱۳۵۳)

خاقانی در یک چامه‌ی سیزده بیتی فارسی با مطلع زیر، بغداد را ستوده است:

خاک بغداد در آب بصرم بایستی چشمه‌ی دجله میان جگرم بایستی

(همان، ۱۰۲۸)

به نظر می‌رسد دیدن بغداد، آن‌گونه که از این سروده برمی‌آید؛ در سفر حج حاصل شده است:

سفر کعبه رسانید به بغداد مرا بارک الله همه سال، این سفرم بایستی

وی در این چامه از مسائل مختلفی چون نوشین لبان بغداد یاد می‌کند و از بی-

زری خود نیز می‌نالد (همان، ۱۰۲۹)

دیدگاه سوم، دیدگاه نکوهش‌آمیز خاقانی درباره‌ی بغداد است که یک قطعه‌ی عربی و یک قطعه‌ی فارسی را دربرمی‌گیرد. وی در قطعه‌ی ۸ بیتی عربی خود (با مطلع مصرع) ضمن مقایسه‌ی شروان و بغداد، به مدح شروان و هجو بغداد می‌پردازد.

شَرَوَانَ أُمَّ الْعَلَى لِكُلِّ أَبٍ وَ أُخْتُ رُوْحِي نَسِيْمُهَا بَابٍ
فَدَيْتُ شَرَوَانَ مِنْ صَحِيحِ بِنَا بَعْدَادَ مِنْهَا مَزِيْدُ مُنْسَحَبِ
تَرَى بِشَرَوَانَ كُلَّ غَانِيَةٍ يَا سَادَاتِ النَّسِيْبِ وَ النَّشَبِ
تَرَى بِبَعْدَادَ كُلَّ زَانِيَةٍ عَمِيَاءَ ذَاتِ الصُّرَاخِ وَ الصَّخَبِ

(خاقانی، ۱۳۵۲: ۱۳۷۵)

خاقانی در قطعه‌ی فارسی خود نیز به ماجرای یک ایرانی تشنه‌ی پیر اشاره می‌کند که از تشنگی، توان برداشتن آب را از دجله ندارد و از ملوانی، شربت‌ی آب طلب می‌کند؛ اما او به عربی قراضه‌ای زر (ذهبیاً) طلب می‌کند و چون پیر چنین زری ندارد، ملاح، قطع ریشه‌ی عجمی را آرزو می‌کند. این مسئله خاقانی را به نتیجه‌گیری زیر وا می‌دارد:

آبی از دجله چو بینم که به پیری ندهند من ز بغداد چه گویم صفت بی‌کرمی؟
بی‌درم، لاف ز بغداد مزین خاقانی گرچه امروز به میزان سخن، یک درمی
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۲۷۵)

۲-۲-۳. شروان

خاقانی بیش از هر شهر دیگری از شروان یاد می‌کند. مطابق نمایه‌ی دیوان خاقانی، ویراسته‌ی کزازی، نام این شهر ۸۲ بار در سروده‌های خاقانی ذکر شده است. دیدگاه خاقانی درباره‌ی این شهر نیز متناقض است. گاه آن را هجو و گاه آن را مدح می‌کند که این مسئله علاوه بر این که می‌تواند نتیجه‌ی حالت‌های مختلف زندگی خاقانی باشد، به روحیه‌ی حساس و زودرنج این شاعر نیز برمی‌گردد. برخی از این موارد عبارت‌اند از:

الف. نمونه‌هایی از نکوهش‌ها

در همه شروان مرا حاصل نیامد نیم دوست دوست خود ناممکن است، ای کاش بودی آشنا
من حسین وقت و نا اهلان یزید و شمر من روزگارم، جمله عاشورا و شروان کربلا
(همان: ۱۰)

یا رب از این حبسگاه باز رهانش که هست شروان شر البلاد، خصمان شرّ الدواب
(همان، ۶۷)

شروان و بای ظلم گرفته است و قحط عدل انصاف تاج بخش کیان میزبان ماست
(همان، ۹۴)

چند نالی چند، از این محنت سرای زاد و بود؟ کز برای رای تو، شروان نگردد خیروان
(همان، ۴۴۴)

خطه شروان نشود خيروان خير برون از خط شروان طلب
(همان، ۷۷۹)

ب. نمونه‌هایی از مدح شروان

خاقانی با وجود هجو‌هایی که درباره‌ی شروان داشته است در برخی از موارد آن را ستایش کرده است. گاه، این مدح به خاطر مدح ممدوحش بوده که منصب والایی در شروان داشته است؛ به عنوان مثال، هنگام مدح صفوة الدین، همسر شروانشاه، چنین می‌گوید:

شروان به عز شاه ز بغداد درگذشت تا شاهزاده صفوت دین بانوان اوست
(همان، ۱۲۰)

و گاه، آن‌گونه که از سیاق کلام برمی‌آید، در غربت به یاد شروان افتاده و آن را ستوده است:

فخر من یاد کرد شروان به که مباحث خور به باختر است
(همان، ۱۱۰)

یا در قطعه‌ای عربی ضمن مقایسه‌ی شروان با بغداد، شروان را ترجیح داده است.

او شروان را مادر بزرگواری‌ها می‌داند و خود را فدایش می‌سازد:

شروانُ أمُّ العلیٰ لکلِّ أبٍ و أُختُ رُوحی نَسِیمُها بابِ
فَدِیتُ شروانَ مِن صَحیحِ بنا بَعْدَ اذْ مِنْهَا مَزیدُ مُنْسَحَبِ

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۵۲)

در قطعه‌ی ۴ بیتی نیز می‌گوید: من در دیوان دارالخلافة، منشی می‌شدم اما انگیزه‌ی عشق در شروان مانع آن شد:

ولکن بشروان داعی الهوی جرّی العهد لی کیف ابغی خلافة

(همان، ۱۳۶۸)

۳-۲-۳-۲. عراق

عراق از سرزمین‌های محبوب خاقانی است که برخلاف شروان و بغداد هرگز آن را نکوهش نکرده است.

مطابق نمایه‌ی دیوان خاقانی تصحیح سجادی، خاقانی ۳۴ بار از عراق نام برده است. وی در سروده‌ای ۱۴ بیتی با ردیف، قرار دادن واژه‌ی عراق، توانسته ضمن ایجاد معانی جدید، به اندیشه‌های خود درباره‌ی این سرزمین نیز انسجام ببخشد و وحدتی بین خود و خواننده در محور افقی شعر پدید آورد:

سَمَاءُ الْمَجْدِ لِي أَرْضُ الْعِرَاقِ وَأَعْظَمُ مَوْلِي أَرْضُ الْعِرَاقِ
إِذَا صَدَّاتُ مِرَاةَ الْفِكْرِ مَنِّي فَأَصْدَقُ صَيْقَلِي أَرْضُ الْعِرَاقِ

(همان، ۱۳۶۴)

یعنی سرزمین عراق، برای من، آسمان مجد و بزرگواری است و بزرگ‌ترین پناهگاه من است. هرگاه آینه‌ی اندیشه‌ام زنگار بگیرد، سرزمین عراق بهترین صیقل‌دهنده‌ی آن است.

خاقانی در ابیات دیگر این سروده، عراق را با اصفهان مقایسه کرده و می‌کوشد برتری عراق را به اثبات برساند. وی در این سروده می‌گوید، عراق در نظر او بهترین منزلگه است. بهترین آبشخور، آب رودخانه‌های عراق است و سرزمین عراق جایی است که فکر و اندیشه‌ی او در آن شکوفا می‌شود (همان). خاقانی در سروده‌های فارسی خود نیز، گاه به عراق اشاره می‌کند و شوق خود را نسبت به آن بیان می‌کند:

ای عراق الله جارک - نیک مشعوفم به تو وی خراسان - عمرک الله - سخت مشتاقم تو را

(همان، ۱۰)

وی سفرنامه گونه‌ای هم درباره‌ی سفرهای خود به عراق به نام «تحفة العراقین» دارد که در بحر هزج مسدس اُخرب، مکفوف محذوف سروده است.

۴-۲-۳-۲. یمن

خاقانی ۱۳ بار نام «یمن» را در سروده‌های خود به کار برده است، از این موارد سه مورد به صورت «یمان» و «۱۰» بار به صورت «یمن» است. بسیاری از این موارد، تنها اشاره به این سرزمین است که در ضمن سروده‌های دیگر ذکر شده است:

تا بس نه دیر، خسرو شام و شه یمن با جیش به مصر و ساو به صنعا برافکند
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۹۵)

چون نه شعری، نه سهیل است و نه مه یمن و شام و خراسان چه کنم
(همان، ۳۹۷)

اما در قطعه‌ای ۶ بیتی عربی با مطلع زیر، با ردیف قراردادن واژه‌ی «یمن» به ستایش این سرزمین پرداخته است:

كَمْ غَزَالٍ فِي حِجَالِ الْيَمَنِ مُهَجَّتِي مَرَعَى غَزَالِ الْيَمَنِ
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۶۸)

یعنی، چه بسا آهوانی که در میان کبک‌های یمن می‌خرامند، جانم فدای چراگاه آهوان یمن باد.

در ادامه جمال یمن و نیکویی‌های آن را می‌ستاید و در بیت آخر می‌گوید:

يَمِنُ التَّرَكِيِّ شَوْمٌ أَبَدًا إِنَّمَا الْيَمَنِ لِفَالِ الْيَمَنِ
(همان)

یعنی ترک، دست راستش نیز همواره شوم است، میمنت تنها از فرخندگی یمن است.

۵-۲-۳-۲. ری

خاقانی ۲۳ بار در دیوانش از «ری» نام برده است، حتی قصیده‌ای ۱۷ بیتی نیز با ردیف «ری» دارد که در آن مردم این شهر را ستوده و آب و هوای آن را نکوهش کرده است:

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری دور از مجاوران مکارم نمای ری
(همان، ۶۰۶)

وی در فاصله‌ی سال ۵۴۹ و ۵۵۰ با کسب اجازه از شروانشاه به قصد دیدار خراسان حرکت کرده، اما در «ری» بیمار شده و حاکم ری او را از رفتن منع کرده است و او مجبور شده بازگردد:

چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا هم باز پس شوم نکشم بس بلای ری
گر باز رفتنم سوی تبریز اجازت است شکرا که گویم از کرم پادشای ری
(همان، ۶۰۷)

این مفهوم در قصیده‌ی عربی ۱۷ بیتی او نیز به چشم می‌خورد:

مَرَضْتُ بِالرِّي ثُمَّ خَامَرَكِي هُمُّ عَلَيْهِ الْقُلُوبُ مَطْبُوعَةٌ
وَ إِنْسَلَّ قَلْبِي كَأَنَّهُ رَطْبٌ إِصْفَرَ عَنْهُ النَّوَاءُ مَرْوَعَةٌ

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۶۹)

یعنی در شهر ری بیمار شدم؛ سپس اندوهی مرا دربرگرفت که دل‌ها از آن نشانی دارند، اندوه آن بیماری، چونان هسته‌ی خرمایی که از آن جدا کنند، دل مرا از من جدا ساخت.

۶-۲-۳-۲. تبریز

خاقانی در سروده‌های خود ۱۸ بار در مجموع از تبریز نام برده است؛ ۱۶ مورد آن مربوط به سروده‌های فارسی و دو مورد مربوط به سروده‌ای عربی است، بیشتر این موارد مربوط به مدح تبریز است:

نه تب، اول حروف تبریز است لیک صحت رسان هر نفر است
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۰)

این به تبریز ز آب چشمه‌ی خضر کرده جلاب جان من و ناهار
(همان، ۲۶۴)

شروانت که مار آمد، بی گنج رها کردی تبریز که گنج آمد، بی مار نگه‌دارش
(همان، ۹۲۳)

وی دریکی از سروده‌ای عربی در مدح امام جلال‌الدین الخواری: می‌گوید:
فَارَقْتُ شُرُوَانَ اضْطِرَّارًا فَاشْتَهَيْتُ نَفْسِي بِتَبْرِيزٍ اِخْتِيَارًا ثَوَاءً
(همان، ۱۳۴۲)

در دو بیت دیگر نیز در این سروده، تبریز را قله‌ی قاف، پیرابه‌ی تاج دین،
سیمرخ پنهانی و فلکی می‌خواند که خورشید در آن می‌گردد. (همان)

تنها در یک بیت اظهار شکوه‌آمیزی از غم افزایی تبریز دیده می‌شود:
تبریز غم فزوده مرا و آرزو هست کاین غم به ارزوم و به ارمن در آورم
(همان، ۳۸۶)

به نظر می‌رسد این غم افزایی باتوجه به بیتی قبل از بیت یادشده، ناشی از
بی‌پولی شاعر و در نتیجه ناتوانی او در گزاردن حج باشد:
چون نیست وجه زر نکنم عزم مکه باز جلاباب نیستی به سر و تن در آورم
(همان)

شایان ذکر است که شاعر، روزهای پایانی عمر خود را در این شهر به سر
برده و هم در اینجا چشم از جهان فرو بسته است.

۲-۳-۲-۷. قزوین

در سروده‌های فارسی خاقانی هیچ نامی از قزوین برده نشده است؛ اما در
سروده‌های عربی او، دو بیت درباره‌ی این شهر به چشم می‌خورد:

أَرَى أَرْضَ قَرْوَيْنَ بَابَ الْجَنَانِ وَإِدْرِيسُهُ نَائِبُ الشَّافِعِيِّ
وَ مَنْ يَقْصِدُ الْبَابَ مِفْتَاحُهُ مُوَالَاهُ بَابُ يَهُ الْرَافِعِيِّ

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۷۰)

۳- نتیجه‌گیری

در مقایسه‌ی بین سروده‌های عربی و فارسی خاقانی درمی‌یابیم زمینه‌های سخن خاقانی در سروده‌های فارسی به‌ویژه در چکامه‌ها، در مقایسه با سروده‌های عربی از گستردگی بسیار بیشتری برخوردار است. مدح، ستایش پیامبر و کعبه، عرفان، خراسانیات، شکوی، مرثیه، فخر، هجو، فلسفه‌ستیزی، سخن از باده و باده‌گساری، عبرت‌پذیری و مسائل دیگر این چنین، از مصادیق این گستردگی هستند؛ در حالی که دامنه‌ی سخن او در سروده‌های عربی بسیار محدودتر است و مدح، وصف سرزمین‌ها و اندکی فخر و پند و اندرزهای پراکنده را در برمی‌گیرد. به نظر می‌رسد این مسئله مربوط به تعداد کم سروده‌های عربی باشد که مجال جولان بیشتر را از شاعر گرفته است.

خاقانی در سروده‌های فارسی و عربی خود در مجموع ۴۹ نفر را مدح کرده است؛ دو نفر از آن‌ها را به عربی، ۶ نفر را به عربی و فارسی و ۴۱ نفر را تنها به زبان فارسی مدح کرده است. مدح افراد به دو زبان فارسی و عربی بیانگر آشنایی ممدوحان او به این زبان‌ها بوده است؛ به عنوان مثال افزودن واژه‌ی «امام» به نام برخی از ممدوحان چون امام یحیی و امام عزالدین ابوعمرو اسعد ضمن تأیید این مطلب، بیانگر شخصیت دینی آنان نیز هست. علاوه بر این، ویژگی‌هایی چون ستون شریعت، بیرق هدایت، علامه‌ی فاضلان و مواردی از این قبیل به‌خوبی، بر اهمیت و جایگاه و مقام و مرتبه‌ی ممدوحان او دلالت می‌کند.

وی دو نفر از ممدوحان را تنها به عربی ستوده است؛ از آنجا که اطلاع دقیقی از زندگی این افراد وجود ندارد، به درستی، نمی‌توان در این زمینه اظهار نظر کرد؛ ولی به نظر می‌رسد این افراد عرب بوده‌اند.

از مدیحه‌های خاقانی می‌توان به نکات درخور توجه بسیاری در زندگی و اندیشه‌ی خاقانی دست یافت؛ به عنوان مثال، از سروده‌های شاعر درباره‌ی امام عزالدین ابوعمر اسعد درمی‌یابیم که وی یکی از پیشوایان دینی بزرگ تبریز بوده است و مدتی به دلیل نامعلومی از شاعر، رنجیده‌خاطر شده و او مجبور شده با سرودن قطعه‌ای بکوشد تا دوباره دل ممدوح خود را به دست آورد. همچنین یکی از انگیزه‌های ماندن شاعر در تبریز، وجود این شخص بوده است. یا یکی از قطعه‌های عربی را که خاقانی در مدح عمادالدین سروده، تاکنون مورد توجه هیچ یک از خاقانی‌پژوهان واقع نشده است. نکته‌ی دیگر پیوند خاص خاقانی با برخی از ممدوحان خود است؛ به عنوان مثال وی، سه سروده‌ی فارسی و یک سروده‌ی عربی را به امام یحیی اختصاص داده است که تنها قصیده‌ی عربی، مربوط به زمان حیات ممدوح است و سروده‌های فارسی به رثای او اختصاص دارد که بیانگر تأثر فراوان خاقانی از شهادت این عالم ربانی است.

سروده‌های عربی خاقانی چنان مورد بی‌مهری واقع شده که بعد از ۸۰۰ سال از مرگ خاقانی، هنوز تصحیح بایسته‌ای از آن‌ها وجود ندارد و حتی پژوهشگران، زحمت شمارش درست ابیات او را نیز به خود نداده‌اند.

در پژوهش حاضر، شمار واقعی ابیات عربی خاقانی نیز در همه‌ی تصحیح‌های موجود مشخص شده است. این ابیات بدون به شمار آوردن بیت‌هایی که در لابلای اشعار فارسی قرار گرفته‌اند یا ابیات ملمع، در تصحیح سجادی ۵۰۷ بیت و یک مصراع، در تصحیح کزازی ۵۰۰ بیت، در تصحیح عبدالرسولی ۳۱۵ بیت و در نسخه‌ای که به اهتمام جهانگیر صفوی و با مقدمه‌ی

بدیع‌الزمان فروزانفر در ۱۳۷۹ به چاپ رسیده و بنابر گفته‌ی صفوی، مطابق نسخه‌ی خطی ۷۶۳ هـ ق به چاپ رسیده است، تعداد ابیات عربی ۳۱۴ بیت است.

نکته‌ی قابل توجه دیگر در ستایشنامه‌های عربی و فارسی، خود ستایی‌های اندک خاقانی است که گاه، بسیار زیرکانه در لابه‌لای مدایح او جای گرفته است. خاقانی در سروده‌های خود به تناسب موضوع از شهرهای مختلفی نام برده است. اما تعداد کمتری از این سرزمین‌ها را در سروده‌های عربی ذکر کرده است. از میان این شهرها شروان با بیش از ۸۲ بار بیش از دیگر شهرها به کار رفته و این امر، به دلیل این است که این شهر، زادگاه خاقانی بوده است. دیدگاه خاقانی درباره‌ی شهرها و سرزمین‌ها یکسان نیست. وی در سروده‌های فارسی اغلب، تنها به ذکر نام این شهرها اکتفا کرده است و تنها در موارد معدودی مانند «ری» یا «اصفهان» تمامی سروده را به توصیف این سرزمین‌ها اختصاص داده است؛ در حالی که تمامی سروده‌های عربی درباره‌ی شهرها و سرزمین‌ها، به توصیف آن‌ها اختصاص یافته است.

در توصیف «ری» تقریباً مضامین سروده‌های عربی و فارسی یکسان است؛ اما در مورد شروان وضعیت متفاوت است؛ خاقانی تا زمانی که در آن‌جاست، همواره نارضایتی خود را از این شهر ابراز می‌دارد؛ درحالی که وقتی در خارج از شروان است، بیشتر، به ستایش آن می‌پردازد و این مسئله بیشتر به مقایسه‌ی این شهرها مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، هرگاه خاقانی با نام‌لایمات یا رفتار ناشایستی در این شهرها روبه‌رو می‌شود، به یاد شروان می‌افتد و آن را ستایش می‌کند. مقایسه‌ی بغداد و شروان نمونه‌ای از این موارد است. قزوین نیز تنها شهر ایرانی است که فقط به عربی ستایش شده است؛ دلیل این امر نیز ستایش «ابن بابویه رافعی» به زبان عربی است که در این شهر سکونت داشته است.

منابع و مأخذ

- احمد سلطانی، منیره (۱۳۷۰). قصیده فنی و تصویرآفرینی خاقانی شروانی. تهران: مؤسسه کیهان.
- امین المقدسی، ابوالحسن (۲۰۰۳): «الثقافة العربیة فی شعر الخاقانی» مجله الدراسات الادبیة. الدورہ الجدیدہ السنۃ الثانیہ، العددان ۵ و ۶، الرقم المسلسل ۳۹ و ۴۰ [مجلة الجامعه البنانیة]
- پروینی، خلیل، (۱۳۸۳): «فخردر شعر متنبی و خاقانی»، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، تابستان ۱۳۸۳ سال ۳۷ شماره ۱۴۵.
- ترجمانی زاده، احمد (۱۳۷۷): «تأثرات خاقانی از شعرای تازی و پارسی». نشریه دانشکده ادبیات تبریز. شماره دوم، سال دهم، تابستان.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۱۳۵۷) دیوان خاقانی تصحیح عبدالرسولی. تهران: انتشارات خیام.
- _____ (۱۳۶۸) دیوان خاقانی به کوشش دکتر سیدضیاءالدین سجادی، تهران، زوار، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۷۵) ویراسته‌ی دکتر میرجلال‌الدین کزازی، تهران: نشر مرکز
- خاقانی، محمد، (۲۰۰۸): «بین ابن‌الرومی و الخاقانی الشروانی فی تفسیرالمعانی» مجله المورد، عراق، شماره ۳.
- زینی‌وند، تورج، (۲۰۰۸): «مقارنه بین حسان بن ثابت الانصاری والخاقانی الشروانی فی المدائح النبویه»، مجله العلوم الإنسانیة الدولیة، دانشگاه تربیت مدرس، شماره ۱۵.
- سجادی، سیدضیاءالدین (۱۳۷۰) گزیده اشعار خاقانی شروانی. تهران: شرکت سهامی حبیبی، چاپ چهارم.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۱): «نکته‌های نو یافته درباره خاقانی». نشریه‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۴۵ (۱۸۵).
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس، چاپ نهم.
- فروغ، عمر (۱۹۹۷)، تاریخ الادب العربی، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ ششم.
- ماحوزی، مهدی (۱۳۷۷). آتش اندر چنگ. تهران: سخن، چاپ اول.
- ماهیار، عباس (۱۳۷۶). خارخاروند و زندان. تهران: نشر قطره، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۸۵). سحر بیان خاقانی. کرج جام گل، چاپ اول.

- _____ (۱۳۷۳). گزیده اشعار خاقانی. تهران: نشر قطره، چاپ سوم.
- معدن کن، معصومه (۱۳۷۲). بزم دیرینه عروس. تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- مؤید شیرازی، جعفر (۱۳۷۲). شعر خاقانی. شیراز، دانشگاه شیراز، چاپ اول.
- میرقادری، سیدفضل‌الله (۱۳۸۴): «طبع آزمایی خاقانی در شعر عربی». مجموعه مقالات برگزیده همایش خاقانی‌شناسی. ج اول. ارومیه: دانشگاه ارومیه

دراسة مضامين القصائد العربية للخاقاني و موازنتها بقصائده الفارسية

عبدالله رسول نژاد^۱، سيد احمد پارسا^۲

ملخص

يُعدُّ الخاقاني (٥٩٥-٥٢٠ هـ.ق) من الشعراء البارزين و المجددين في الأسلوب الأذربيجاني و حيث أنشد الشعر باللغتين الفارسية و العربية. ورغم ازدياد الدراسات حول هذا الشاعر في العقود الأخيرة، لم تحظ أشعاره العربية باهتمام لائق، فجاءت الآراء حوله و حول أفكاره ناقصة و مبنية على قصائده الفارسية فقط. تسعى هذه الدراسة أن تسدَّ هذه الثغرة و تجيب عن السؤالين التاليين: ما هي المشابهات و المفارقات من حيث المضمون في قصائد خاقاني العربية و الفارسية؟ ما هو دليل عدم الإقبال على قصائده العربية؟ اسلوب البحث كفي و يعتمد على دراسة و تحليل المضامين و استخراج النتائج بشكل توصيفي. و نتائج البحث ترشدنا إلى فهم أوسع عن الخاقاني و أفكاره و تُعين على دراسات جديدة و مَهذبة حوله.

المفردات الرئيسية: الخاقاني الشرواني، القصائد العربية، القصائد الفارسية، دراسة المضامين، الموازنة.

١. استاذ مساعد بجامعة كردستان

٢. استاذ مشارك بجامعة كردستان